

# ساخت طبقاتی جامعه

## برخی دقتها و حاشیه‌ها

کشف طبقاته چنانکه کلاسیکهای مارکسیستی تصریح کرده اند، متعلق به مارکسیسم نیست. قبل از مارکس برخی از مورخین بورژوازی فرانسوی موجود طبقات در جامعه پی برده بودند. مارکسیسم در سلسله ساخت طبقاتی جوامع مبنی بر مالکیت خصوصی ابزار تولید و مبارزه طبقاتی در این جوامع تئوری موزنی ساخت که یکی از کلیدهای اساسی درک تحریک و تغییر پروسه های اجتماعی است و از این تئوری موزنی نتایج اجتماعی و سیاسی مهمی گرفت یعنی باین نتیجه رسید که تنها طبقه رشد یابنده و محروم جامعه معاصر یعنی پرولتاریای صنعتی قادر است جامعه طبقاتی را از طریق استقرار حاکمیت خود و اجراء اصلاحات عمیق سوسیالیستی ملغی دارد.

کلاسیکهای مارکسیستی چند ان به تئوری ساخت طبقاتی جامعه و مبارزه طبقاتی اهمیت دادند که نلین میگفت افراد بدون درک محتوی طبقاتی شعارها و اقدامات اجتماعی پیوسته در سیاست نادان و سطحی خواهند بود. در واقع برخورد طبقاتی و تحلیلی طبقاتی از پروسه های اجتماعی حجاب هارا میدرد و کُشه بسیاری از وقایع را بر ملا میسازد.

تئوری ساخت طبقاتی جامعه های مبنی بر مالکیت خصوصی ابزار تولید و مبارزه طبقاتی بین طبقات ممتاز و بهره کش طبقات محروم و بهره ده را این جوامع دارای محتوی صحیح و مسلمی است. جامعه شناسی امری بورژوازی در مقابل این تئوری روش دوگانه ای دارد. برخیز با قائل شدن گروهها و قشرها (Stratum) بر اساس مشاغل و حرفه ها و عقاید و روحیات و غیره در جامعه مایلند تقسیم طبقاتی جامعه معاصر را به بهره کش و بهره ده و متوسط (که هم در بهره کشی شریک است و هم در تولید و بهره دهی) منکر شوند. برخی (و از آنجمله پرفسور رالف داهرندورف Ralph Dahrendorf اید تولوک معروف آلمان غیبی) تئوری طبقاتی مارکس را میزد بزند منتها میگویند فقط مالکیت ابزار تولید پایه تقسیم طبقاتی جامعه نیست بلکه قدرت نیز هست و لذا از آنجمله در جامعه قدرتمندان و حاکم ارانی وجود دارند / از آنجمله در جوامع سوسیالیستی) طبقات نیز هست و حال آنکه مارکسیسم ریشه قدرت را در مالکیت خصوصی میجوید و مطلب را بر مراتب عمیقتر مطرح میسازد. سخن رالف داهرندورف منقطه ای پیش نیست و تعریف دقیقی که نلین از طبقه میدهد اصلا در نظر نمیگیرد.

اینها مطالبی است روشن.

آنچه که هدف نگارنده از نوشتن این سطور است تکرار تئوری طبقاتی مارکسیستی و نقادی از تئوری های بورژوازی نیست. این یک بحث منبسط است و خواستاران میتوانند به در سنامه ها و کتب مربوطه مراجعه کنند. آنچه که هدف نگارنده از نوشتن این سطور است آنست که تئوری ساخت طبقاتی جوامع مبنی بر مالکیت خصوصی ابزار تولید و مبارزه طبقاتی در این جوامع بعنوان حربه و وسیله توضیح پدیده های اجتماعی نبا بد بشکل صوری و مکانیکی درک شود. مثلا برقرار کردن رابطه مستقیم و بلا واسطه بین محتوی برخی از پروسه های

اجتماع با این بآن طبقه یادیدن جدائی طبقات و ندیدن وجوه مشترك آنها در يك پروسه تاریخی - یعنی د و اشتباهی که در تحلیلهای متداول بسیار دیده میشود میتواند مارا به نتایج شامتیک و نادرست بکشاند .  
در مورد اول ( یعنی در مورد استمرار روابط بلاواسطه بین محتوی برخی از پروسه های اجتماعی با این

بآن طبقه) مشاهده میکنیم که گاه علم و سراپای فرهنگ و حتی زبان را صرفا باین بآن طبقه نسبت دادند - این يك ساده کردن بیش نیست - ساده کردن بخرنج و بخرنج کردن ساده هرد و غلط است - منسوب کردن تمام فرهنگ معاصر جوامع سرمایه داری به پروژواری از نوع ساده کردن پروسه های بخرنج است - آری در فرهنگ معاصر کشورهای سرمایه داری، در علم، فن، هنر، فلسفه و در مجموع شیوه زندگی و معیشت، طرز تلقی و جهان بینی و ایدئولوژی پروژواری، بیشک مهر و نشان خود را گذاشته است ولی نباید فراموش کرد که :

اولا - بگفته لنین در این کشورهای نوع فرهنگ : مترقی و ارتجاعی ، انقلابی و ضد انقلابی دیده میشود ثانیا - چون پروژواری خود مستقیما مولد نعمات معنوی نیست و چون برای روشنگران مولد این نعمات نیز ، علی رغم وابستگی های اجتماعی به پروژواری ، فیض نگرش از مجموع فرهنگ بشری و مقابله صریح با احساس و عاطفه اکثریت جامعه گاه میسر نیست در آنجا نیز سروکار ما بسا يك دیده خالص پروژواری نیست و باید برخورد ما بر اتباد قیتر و مشخصتر باشد .

رابطه ایدئولوژیها با طبقات مستقیم تر است ولی حتی در آنجا نیز باید برخورد تحلیلی داشت و پیچیده و متناقض بودن پروسه ها را فراموش نکرد .

در مورد دوم ( یعنی دیدن جدائی طبقات و ندیدن وجوه مشترك آنها ) منظره از وجوه مشترك

عبارت از روحیات عمومی جامعه است که از سطح مشترك رشد مادی و معنوی و وضع مشترك تاریخی و اجتماعی جامعه ناشی میگردد ( ه ) طبقاتی که در این بآن امر با هم مقابلند ، در امور مشتركی باید یکر یکجا عمل میکنند . از اینجا بهیچوجه نمیتوان تئوری نادرست پروژواری و سوسیال دموکراسی پر ابراه " اتحاد طبقات " توجیه کرد ، زیرا جدائی طبقات ممتاز و محروم اصلی و عده و برخی وجوه مشترك آنها فرعی و غیر عده است و لذا

اتحاد بهره کش و بهره ده محال است ولی از اینجا میتوان باین نکته پی برد که مثلا ناسیونالیسم، روشها و آداب پاتریارکال و طرز تفکر و شیوه عمل اندوید و آلبستی گامکثرت طلق جامعه را فرامیگیرد . شیوه غیر تعقلی ( ایراسیونل ) تفکر و جهان بینیها ( مانند باور بحد اهدب و خرافات ) اکثریت طلق جامعه را فسر میگیرد . و این وجوه اشتراك موجد واکنشهای نظری و فعل و انفعالات همانند طبقات از لحاظ اقتصادی متناقض میشود . که اگر حساب نگذارد نشود میتواند موجب دید غلط و لذا درك غلط و عمل غلط گردد .

باین مسائل باید نکته دیگری را نیز افزود : و آن اینکه در جوامع کم رشد که در کار انتقال از ساخت طبقاتی جامعه کهن قویدال - پاتریارکال به ساخت طبقاتی جامعه سرمایه داری هستند ، از جهت این ساخت حالات انتقالی ، حالات مفشوش و پروسه های سخت در هم و متناقض زیاد دیده میشود . در این جامعه ها زیاد دیده میشود که ایدئولوژی انقلابی باشد انقلابی را متعلقان به طبقاتی که باید با این بآن ایدئولوژی مخالف باشند می پذیرند . احزاب و گروهها در این جوامع غالبا تلقی مثبت و مکانیکی از فرهنگها و طبقات مختلفند و لذا این روش آنها سمی و استواری کار آنها اندک است .  
و نیز طبقات در جوامع مختلف ویژگیهای خود را دارند و این ویژگیها ، علی رغم حفظ ماهیت مشترك و بروز میکند .

مثلا در جوامع کم رشد یافته سرمایه داری روشنگران غالبا در دستگاه دولتی - اجتماعی پروژواری جای گرفته و با پنجبیت غالب عناصر سازشی و محافظه کارانه در فکر و عمل آنها سپاراست - وضع روشننگران در جوامع کم رشد چنین نیست . در آنجا روشننگران بیشتر عمومی را در یکا لیسیم انقلابی جلب میشوند . لذا نمیتوان

( ه ) رجوع کنید به گفتار دیگری در همین مجله تحت عنوان " روان اجتماع " .

خصلت سازشکارانه روشنفکران جامعه های سرمایه داری غرب را یکجا به جوامع شرقی انتقال داد. همین ویژگیها در مورد طبقات مختلف دیگر نیز دیده میشود. لذا باید در انطباق يك تئوری صحیح و انقلابی، تئوری ساخت طبقاتی و مبارزه طبقاتی جوامع بشری براسستار برواقمیت های مشخص جوامع مختلف بسیار دقیقتر بود و از انطباق مکانیکی پرهیز کرد.

و سرانجام این نکته را باید متذکر شد که مضمضات عمومی مارکسیسم برای طبقات ذکر میکند از لحاظ دادن يك همانکین از این مضمضات / باید نظر گرفتن تنوعی که در زمان و مکان پیدا میشود / صحیح است و این بدان معنی نیست که هر فرد جداگانه هر طبقه مسلما دارای تمام آن مضمضات منفی پانزده است. لذا باید در برخورد به مجموع طبقات قضاوت طبقاتی داشت، ولی در برخورد با این یا آن فرد از قضاوت کلیشه وار خودداری ورزید تا زمانی که بشکل آمیزه مضمضات آن فرد روشن گردد.

اگر تئوری ساخت طبقاتی جوامع بشری براسستار با تمام بغرنجی آنها در نظر گرفته شود و به کار رود به مراتب سود بیشتر خواهد رسانید. لذا همه مسئله در سرانطباق دقیق و مشخص يك تئوری علمی انقلابی است.